

بطليموس - نه تو هنگام رقص ترانه های ميهن بخوان و آتش زدن آتن را
 يادش آور تا ... احساسات انتقام در او قوت گيرد و تحت تأثير اين احساسات ياد آورد
 که روزی هين ايرانيها بودند که آتن و خانه او را آتش زدند.
 تائيس - من کوشش خود را ميکنم ولي از کجا که ديگر سرداران با ما هم
 آواز باشند؟

بطليموس - اين با من ...

تائيس - پس قبل از ورود اسکندر افکار سپاهيان را آماده کن.

بطليموس - هم اکنون!

تائيس - فرصت را از دست مده .

بطليموس - (بروي بلندی چپيده و خطاب بسپاهيان و سرداران ميگويد) اي سرداران
 و سر بازان جانفشان! فراموش کرده ايد که دو يست سال ايران در پشت دروازه های تراس
 و مقدونيه بود و نياکان شما از دست جنگاوران ايران شبي آرام نداشتند . هنوز ايران
 روح سلحشوري خود را از دست نداده ، نبايد ايمن بود ، بايد از آن روز پرهيز کرد که
 بار ديگر شمشير انتقام ايران از نيام کشيده شود.

سيراکوس - بطليموس ! تند ميروي ، ما هم از آنها کمتر نيستيم .

بطليموس بر تری ما را بر ايرانيها بگو!

سيراکوس - ما ، از آن سردنيا کشورها را پي در پي منکوب نموده تا بقلب

ايران رسيديم

بطليموس - آنها پيش از ما از اين سردنيا تا تراس و مقدونيه آمدند و مصر

را هم گرفتند .

تائيس - مجادله را کنار بگذاريد . سيراکوس ! بطليموس مقصودي دارد ، بگذار

سلوکوس - امشب جشن پيروزي است ، مدح دشمنان معني ندارد ، بطليموس!

مقصود چيست گویا در شراب تو داروي جنون ريخته اند!

بطليموس - ديوانه و مجنون نيستم ، من مقدونيه و يونان را اميرستم ، فنج دروغی

چشم حقيقت بينم را کور نکرده .

تائیس - بگذارید، بگذارید، بگذارید، بطلیموس صحبتش را بکند همه بکنظر دارید،
آنها سر بلندی یونان؛ بگذارید من منظور بطلیموس را بشما بگویم او آرزو دارد
که با انتقام آتشزدن آتن پارس را آتش بزیم.

همه با هم - آرزوی مقدسی است!

بطلیموس - پس چرا با من مخالفت کردید؟

سرداران - تو ایران را مدح میگفتی

بطلیموس - میخواستم از خواب خرگوشی و مستی بیدار شوید باید با انتقام آتن

پارس را آتشزد (همه دست بشمشیر میبرند، فریاد میکنند).

همه - آتش، آتش، ناپود، ناپود، آتش (صدای شیپور، ورود اسکندر را

اعلام میدارد، همه خاموش میشوند و از جای بر میخیزند، اسکندر باوقار آهسته
بتلار میآید).

اسکندر - چرا در مقابل این پیروزی بزرگ سست و خواب آلوده اید، مگر

بر شما خاکستر مرگ پاشیده اند، مگر فراموش کرده اید که قرنهای نیاکانمان بفکرشان

هم نمیرسید که روزی اینکاخ باشکوه را از نزدیک ببینند؟ سیراکوس! بطلیموس!

سلوکوس! کلیتوس! کجا اید؟

سرداران - امپراطور جان نداریم!

اسکندر - مگر سکونت در این کاخ باشکوه، بزرگترین هدیه های فتح و پیروزی

نیست؟

سلوکوس - اسکندر! صدای سم اسبان ایرانی که آتن را زیر و رو کردند در

گوش ما طنین انداز است.

اسکندر - شما هم امروز کاخ شاهنشاهان را زیر پا دارید، تائیس چرا خاموشی

مگر نوای آسمانی تیموتئوس که بمرده ها جان میبخشد نیست؟

تائیس - امپراطور! سرداران ما هنوز باده پیروزی را بحد هستی ننوشیده اند!

اسکندر - چطور، چرا؟!

تائیس - فتح و انتقام توأم است. انتقام آتن از پارس گرفته نشده، فکر انتقام،

دل‌های آنها را رنجور میدارد

اسکندر - از اینها بگذر، این مجلس بزم است نه میدان رزم (موزیک)
تائیس - (میرقص و میخواند) آتن، آتن، در زیر خاکسترهای آتش در
انتظار انتقام قهرمان آنروز خشایار شاه با سپاه بزرگ با آتن آمد، روی تپه
آکروپول ایستاد، فرمان داد آتن را آتشزدند، آتش! آتش! ما بید خدایان سوخت،
خشم خدایان بر افروخت، خدایان از یونان. اسکندر قهرمان را فرستادند خدایان
در انتظارند، انتقام! انتقام! (اسکندر پی در پی شراب مینوشد) پارس را با انتقام آتن
نابود کن! قهرمان خدایان آتش و دود کن نابود کن! نابود کن! آتش! آتش!
استقام! ای قهرمان! خدایان تشنه انتقامند، این دشمنان یونان گسسته لگامند (بایک
حرکت سریع دیوانه وار تائیس را با غوش می‌کشد، بوسه‌ای از لبانش گرفته و او را
بایک حرکت بر شانه اش می‌گذارد، بطلیموس از مشعلها بیکه در تالار می‌سوزد یکی را
برداشته بدست تائیس میدهد تائیس آنرا پیرده‌ها نزدیک میکند و میسوزاند همه می‌خوانند
و دیگران هم این عمل را پیروی میکنند، اسکندر از پله‌های قصر بالا می‌رود و دور میشود
سلوکوس - بطلیموس باز رو رسیدی؟ چرا باز متفکری.

بطلیموس - ایرانها آتن را با من ستوران خود نابود کردند اما... ما کاخ آنها را
آتش زده با آسمان فرستادیم.

سلوکوس - آرزوهای تو اندازه ندارد، باید قانع بود

(پرده می‌انفتند)

پرده پنجم

سن - یکی از اطاق‌های نیم سوخته قصر شاهنشاهی است، نیمی از سقف
فروریخته و آسمان پیدا است و نور آفتاب باین اطاق نیم فرو ریخته می‌تابد و فضای
این صحنه را روشن میکند.

روشن - (لباس سیاه پوشیده و سرپوشی از پارچه ابریشمی سیاه بر سر بسته، روی هم
رفته چهره ماتمزده و معصومانه‌ای دارد، در برابر مجسمه نیم تنه کوروش بزرگ که بروی

پلکان مانند‌ی گذاشته‌شده‌ز انوزده‌وسرش رادر میان دودستش گرفته مهبوت ومنفکر است، سرش را از روی دو دستش بر میدارد و باصدای لرزان خطاب بمجسمه کوروش میگوید)

ررشن - کوروش بزرگ پدر ایران ! فرزندان فداکار تو برای خیانتی که برخی از مردان ناخلف ایران نمودند برای همیشه در برابر نسل تو سرافکننده و شرمسارند، ای پدر بزرگ ! بدبختیها و مصائبی که امروز بماروی آورده است تنها مولود خیانت کسانی است که در لباس دوست خود نمایی کرده و بادشمن ساخته اند، تنها دورویی و خیانت دوتن اجنبی پرست بوده که ایران را متزلزل و پیریشان ساخت خیانت مزدوران بیگانه بود که برای شهوت جاه و مقام، ترا فروختند و فداکاریهای صدها هزار فرزندان ترا پایمال شهوات پست خود ساختند، خائنین داخلی بودند که دست اجانب را بروی کارهای ما کشودند و گرنه بیگانه را قدرت تسلط بر ما نبود. ای پدر تاجدار ایرانی که بر پایه کوششها و جانفشانیهای تو، یک نسل شجاع در عرصه جهان بوجود آمد ایرانی که در فداکاریهای فرزندان ایران پرست و از خود گذشته، آوازه شرت جهانی یافت فقط خیانت دوتن ایرانی اهریمن سرشت اورا باین روز فلاکت و ادبار نشانند. پدرم تا آخرین قطره خون خود برای حفظ استقلال ایستادگی کرد و بالاخره بشمشیر دوتن ایرانی از پای درآمد و گرنه شمشیر بیگانه را قدرت این ستیزگی نبود، همسر عزیزم سپهر داد مردانه در میدان رزم جان باخت و پیش از شهادت، اسکندر را بازخمی کاری نزدیک بود از پادر آورد. مادرم که پس از شهادت پدرم در چنگال بیگانگان بصورت اسارت محافظت میشد خود را کشت ولکه اسارت را باریختن خون خود از دامان پاکش شست، منم برای ادای وظیفه بزرگی که پدرم دارا و همسرم سپهر داد بر عهده ام گذاشته اند زنده مانده ام و جان خود را برای ادای این وظیفه مقدس قربانی خواهم کرد. ای پدر! ایرانیها مردانه جنگیدند، سوگند میخورم که همه وظایف خود را انجام دادند ولی خیانت این سیاه روزی را بیار آورد. ای کوروش بزرگ ! هنوز مبارزه ادامه دارد، فرزندان تو انتقام ایران را خواهند گرفت و بار دیگر پرچم ایران بزرگ در سراسر این دشتها برافراشته خواهد شد.